



در مورد وضعیت اپیدمی

آلن بدیو
ترجمه‌ی مریم وحدتی



از همان ابتدا پنداشتم وضعیت کنونی که مشخصه‌اش اپیدمی ویروسی است، چندان خارق‌العاده هم نیست. از زمان همه‌گیری (ویروسی) ایدز و عبور از آنفولانزای پرندگان، ویروس ابولا، سارس ۱ - بی آنکه حرفی از موارد دیگر آنفولانزا، حتی بازگشت سرخک یا سل بزیم که آنتی‌بیوتیک‌ها دیگر علاج‌اش نمی‌کنند - می‌دانیم که بازار جهانی، در ترکیب با مناطق وسیع محروم از امکانات پزشکی و کم‌نصیب از نظم جهانی به هنگام واکسیناسیون‌های ضروری، به ناگزیر اپیدمی‌های جدی و ویرانگری (در مورد ایدز، مرگ چندین میلیون نفر) را پدید می‌آورد. گذشته از این واقعیت

که وضعیت اپیدمی کنونی این بار در مقیاسی گسترده بر جهان نسبتاً آسوده‌ی موسوم به غرب تأثیر گذاشته (واقعیتی که به خودی خود عاری از معنای تازه‌ای است، و در عوض تأسف خوردن‌های مشکوک و بلاهت‌های مضمئزکننده را در رسانه‌های اجتماعی برانگیخته است)، درک نمی‌کنم که جدا از اقدامات محافظتی آشکار و زمانی که ویروس در صورت نبود اهداف جدید برای از بین رفتن‌اش خواهد گرفت، چه ضرورتی دارد چنین کفری شویم و از کوره در برویم.

به علاوه، نام حقیقی اپیدمی کنونی باید نشان دهد که با «چیز تازه‌ای زیر آسمان دنیای معاصر» سروکار نداریم. نام واقعی آن سارس ۲ است، یعنی «سندرم حاد و وخیم تنفسی»، عنوانی که در حقیقت «برای دومین بار» اپیدمی سارس ۱ را یادآور می‌شود که در بهار سال ۲۰۰۳ در سراسر جهان گسترش یافته بود. آن زمان این بیماری را «نخستین بیماری ناشناخته‌ی قرن بیست و یکم» خواندند. لذا روشن است که اپیدمی کنونی به هیچ وجه پدیده‌ای کاملاً جدید یا بی‌سابقه نیست، بلکه در این قرن، دومین در نوع خود و حَلَف آن به حساب می‌آید. تا حدی که تنها انتقاد جدی که این روزها در امور مربوط به «پیش‌بینی» خطاب به مقامات مطرح می‌شود، در مورد عدم حمایت جدی از پژوهش‌های پس از سارس ۱ است. پژوهش‌هایی که می‌توانست ابزار واقعی اقدام علیه سارس ۲ را در دسترس جهان پزشکی قرار دهد.

بنابراین، گمان نمی‌کنم کاری بشود کرد جز این که من هم مثل هر کس دیگری، خودم را در خانه حبس کنم و جز ترغیب همه به همین کار سخن دیگری نمی‌توانم گفت. رعایت نظم و انضباط سخت‌گیرانه در این مورد از همه ضروری‌تر است، زیرا پشتیبانی و حمایت اساسی برای تمام کسانی را در پی دارد که بیشتر در معرض ابتلا هستند: بی‌تردید، تمام کادر پزشکی که بی‌واسطه در خط مقدم حاضرند و باید بتوانند بر انضباط تام به ویژه افراد آلوده حساب باز کنند؛ همچنین آنان که ضعف بدنی دارند، مانند سالمندان و آنان که در خانه و آسایشگاه تحت مراقبت‌اند؛ تمام آنانی که به سر کار می‌روند و در معرض خطر ابتلا به عفونت هستند. مقررات مربوط به افرادی که می‌توانند از ضرورت «درخانه‌ماندن» تبعیت کنند، باید در مورد آنان که سرپناه ناچیزی دارند یا به کل جایی ندارند، اسبابی را فراهم کند تا آن‌ها هم بتوانند پناهگاه امنی بیابند. در این مورد می‌توان مصادره‌ی عمومی هتل‌ها را در نظر آورد.

درست است که این الزامات به نحو روزافزونی ضرورت می‌یابند، اما دست کم در تجربه‌ی نخستین، شامل تلاش‌های عظیم برای تحلیل یا ایجاد روش اندیشه‌ی نوینی نمی‌شود. اکنون اما به واقع موارد فراوانی از جمله در حلقه‌های پیرامون‌ام، می‌خوانم و می‌شنوم که مشوش‌ام می‌سازد؛ هم از جهت گرفتاری‌هایی که آشکار می‌کنند و هم به دلیل مطلقاً ناکافی بودنشان در نسبت با (بی‌پرده بگویم) وضعیتی که در آن هستیم.

این اظهاراتِ قاطعانه، فراخوان‌های رقت‌انگیز و اتهامات پرطمطراق، به اشکال گوناگونی مطرح می‌شوند، اما همه در بی‌توجهی عجیب نسبت به سادگی هولناک پدیده و فقدانِ تازگی در برخورد با وضعیت اپیدمی کنونی اشتراک دارند. برخی از آنان بیهوده سرسپردگی قدرت‌هایی می‌شوند که در واقع صرفاً آنچه را انجام می‌دهند که بر اساس ماهیت پدیده بدان ملزم‌اند. برخی از آنان گره‌ی زمین و جذبه‌ی معنوی‌اش را به چشم‌مان می‌آورند، که آن هم هیچ کاری برای پیشبرد ما نمی‌کند. برخی دیگر تقصیر همه چیز را به گردن مکرون بی‌نوایی می‌اندازند که وظیفه‌ی خود را به عنوان رئیس دولت (نه بدتر از دیگران) در شرایط جنگ یا اپیدمی انجام می‌دهد. برخی از آن‌ها برای یک رخداد مؤسس انقلابی بی‌سابقه فریاد سر می‌دهند که ربط‌اش به تلاش برای نابودی ویروس بر ما روشن نیست - گذشته از این که «انقلابیون» ما هیچ چیز تازه‌ای در چنته ندارند. برخی هم در یک بدبینی آخرالزمانی فرو می‌غلطند. یا سرخورده و نومید می‌شوند از این که «من در وهله اول»، قانون‌طلایی ایدئولوژی معاصر، در این شرایط بتواند مورد توجه و کمکی قرار گیرد، بلکه حتی ممکن است به عنوان شریک جرم در استمرار شرّ تا مدتی نامعلوم ظاهر شود.

به نظر می‌رسد چالش اپیدمی همه جا در حال زائل‌سازی فعالیت ذاتی عقل است و سوژه‌ها را ناگزیر از رجعت به پدیده‌های غم‌انگیزی می‌کند - عرفان، افسانه‌بافی، نماز و دعا، نبوت، لعن و نفرین - که طی قرون وسطی مرسوم بود، همان زمانی که طاعون سرزمین‌ها را فراگرفت.

در مجموع، احساس می‌کنم تا حدی مجبور شده‌ام ایده‌های ساده‌ای را گرد آورم. با مسرت آن‌ها را «دکارتی» می‌نامم.

اجازه دهید با تعریف مسأله شروع کنیم، که اگر بد و نادرست تعریف شود، متعاقباً موجب مواجهه‌ی بد و سستی با آن می‌شود.

ایدمی این پیچیدگی را دارد که همواره نقطه‌ی مفصل بین تعین‌های طبیعی و تعین‌های اجتماعی است. تحلیل کامل آن به صورت عَرَضی و افقی ممکن است: باید نقاطی را که این دو تعینات با یک‌دیگر تلاقی دارند، درک کنیم و پیامدهای آن را ترسیم کنیم. به عنوان مثال، نقطه‌ی آغاز ایدمی کنونی به احتمال زیاد در بازارهای استان ووهان یافت می‌شود.

امروزه بازارهای چین به دلیل آلودگی‌های خطرناک‌شان، و با تحمل‌ناپذیرترین سلیقه‌ها در فروش انواع حیوانات زنده‌ی تلبارشده در فضای باز شناخته می‌شوند. همان‌جا بود که در یک لحظه خاص، ویروس پنهان در بدن یک حیوان که به نوبه خود از خفاش گرفته بود، در محیط عمومی بسیار متراکم و در بدوی‌ترین شرایط بهداشتی پدیدار شد. ویروس در خط سیری طبیعی از یک گونه به گونه دیگر و سپس به سمت گونه‌های انسانی گذر می‌کند. دقیقاً چه گونه؟ ما هنوز نمی‌دانیم و تنها مطالعات علمی به ما پاسخ خواهند داد. بگذارید در این میان، تمام آنانی را که در

شبکه‌های مجازی، افسانه‌پردازی‌های نوعاً نژادپرستانه را با تصاویر جعلی مربوط به خفاش زنده خوردن چینی‌ها پخش می‌کنند، تقبیح کنیم. این انتقال محلی میان گونه‌های جانوری که سرانجام به انسان می‌رسد، نقطه‌ی مبدأ امور است. سپس، صرفاً به مثابه پایگاه اطلاعات بنیادین از جهان معاصر فعالیت می‌کند: صعود سرمایه‌داری دولتی چین به رتبه‌ی امپراتوری، حضور قوی و فراگیر در بازار جهانی. از این رو بدیهی است که شبکه‌های انتشار بی‌شماری پیش از دولت چین می‌توانستند نقطه مبدأ (در حقیقت، یک استان کامل، چهل میلیون نفر) را کاملاً قرنطینه کند. چیزی که در نهایت هر چند با موفقیت انجام شد اما برای جلوگیری از ره‌سپاری اپیدمی در مسیرهای (آبی و هوایی) جهانی بسیار دیر بود.

جزئیاتی افشاگرانه از آنچه من مفصل‌بندی مضاعف اپیدمی می‌نامم: امروز، سارس ۲ در ووهان فرونشانده شده، اما موارد زیادی از ابتلا به ویروس در شانگهای گزارش می‌شود که عموماً با اتباع چینی از خارج می‌آیند. بدین ترتیب، در چین (به دلیل باستانی و سپس مدرن بودن‌اش) گره‌گاه میان تلاقی طبیعت-جامعه به چشم می‌خورد؛ در بازارهایی با شرایط نامساعد و به سبک و سیاق کهن که منشأ بروز عفونت‌هاست، و انتشار جهانی ویروس از این نقطه‌ی مبدأ که زائیده‌ی بازار جهانی سرمایه‌داری و متکی بر گردش‌های پرشتاب و مداوم آن است.

پس از آن، وارد مرحله‌ای می‌شویم که کشورها به طور محلی می‌کوشند مانع انتشارش شوند. در این میان، توجه داشته باشید که این تصمیمات اساساً محلی است، حتی اگر اپیدمی به صورت عرضی پیش می‌رود. علی‌رغم وجود برخی قدرت‌های فراملی، واضح است که کشورهای بورژوازی محلی‌اند که در خط مقدم قرار دارند.

اینجا به یک تضاد بزرگ در جهان معاصر می‌رسیم: اقتصاد، از جمله فرآیند تولید انبوه کالاهای مصنوعی که زیر نظارت بازار جهانی است. می‌دانیم که ساخت یک تلفن همراه ساده، بسیج کار و منابع از جمله استخراج معادن دست کم در هفت کشور مختلف را می‌طلبد. اما از طرف دیگر، قدرت‌های سیاسی از اساس ملی هستند. و رقابت امپریالیسم‌ها، کهن (اروپا و ایالات متحده) و نو (چین، ژاپن...) مانع هرگونه فرآیند منتهی به شکل‌گیری دولت سرمایه‌داری جهانی می‌شود. اپیدمی همچنین زمانی است که این تضاد بین اقتصاد و سیاست آشکار می‌شود. حتی کشورهای اروپایی نمی‌توانند خط مشی‌های خود در برابر ویروس را به موقع تنظیم کنند. دولت‌های ملی که طعمه‌ی این تعارض‌اند، می‌کوشند با رعایت هرچه بیش‌تر مکانیسم‌های سرمایه، با وضعیت اپیدمی مقابله کنند، هرچند که ماهیت خطر به اصلاح سبک و اعمال قدرت وادارشان کند.

۷

مدت مدیدی است می‌دانیم که در صورت جنگ بین کشورها، دولت باید محدودیت‌های قابل توجهی را نه تنها یقیناً بر توده‌ها بلکه بر خود بورژوازی تحمیل کند و این امر به منظور نجات سرمایه‌داری محلی است. صنایع به خاطر تولید لجام گسیخته‌ی تسلیحات تقریباً ملی شده‌اند، اما هیچ ارزش افزوده‌ی درآمدزای به هنگامی حاصل نمی‌آورند. بسیاری از بورژواها به عنوان افسران بسیج می‌شوند و در معرض مرگ قرار می‌گیرند. دانشمندان شب و روز در پی اختراع اسلحه‌های جدید هستند. بسیاری از روشن‌فکران و هنرمندان موظف به تهیه و تأمین پروپاگاندا‌ی ملی و غیره هستند.

در مواجهه با اپیدمی، این گونه واکنش‌های دولتی اجتناب‌ناپذیر است. به همین دلیل، برخلاف آنچه گفته می‌شود، اظهارات مکرون یا نخست‌وزیر ادوارد فیلیپ درباره‌ی بازگشت فوری دولت «رفاه»، هزینه‌ای برای حمایت از افراد بی‌کار، خوداشتغال‌هایی که کسب و کارشان تعطیل شده است، تقاضای ۱۰۰ یا ۲۰۰ میلیارد از صندوق‌های دولتی، و حتی اعلام «ملی‌شدن»، هیچ یک از اینها حیرت‌آور و متناقض نیست. بدین ترتیب، استعاره‌ی مکرون که «ما در جنگ هستیم» صحیح است: در جنگ یا اپیدمی، برای اجتناب از وقوع فاجعه استراتژیک دولت ناگزیر است، گاهی اوقات فراتر از نقش طبیعی ماهیت طبقاتی خود، به شیوه‌های اقتدارگرایانه‌تر و عموماً هدفمندتر وارد عمل شود.

این نتیجه‌ی کاملاً منطقی از اوضاع است، که هدف‌اش مهار همه‌گیری - پیروزی در جنگ (استعاره‌ی مکرون) است - با بیشترین اطمینان ممکن و در حالی که در نظم اجتماعی مستقر باقی مانده است. این به هیچ وجه کم‌دی نیست، بلکه ضرورتی است که به واسطه‌ی شیوع رونده‌ی مهلک به وجود آمده در تقاطع طبیعت (نقش برجسته‌ی دانشمندان در این موضوع) و نظم اجتماعی (مداخله‌ی اقتدارگرایانه‌ی دولت، که جز این نمی‌تواند باشد) تحمیل شده است.

ظهور نواقص بزرگ در این تلاش امری اجتناب‌ناپذیر است؛ از جمله فقدان ماسک‌های محافظ، یا ناآمادگی در مورد مدت قرنطینه و جداسازی بیمارستانی. اما به واقع، چه کسی می‌تواند در چنین مواردی به خود بی‌بالد که چنین پدیده‌ای را «پیش‌بینی» کرده بود؟ این نکته درست است که دولت از جهاتی، وضعیت فعلی را پیش‌بینی نکرده بود. حتی می‌توان گفت طی ده‌ها سال با تضعیف سیستم بهداشت ملی و در حقیقت تمام بخش‌های دولتی که در خدمت منافع عمومی بودند، چنان عمل کرد که گویی چیزی شبیه همه‌گیری ویرانگر نمی‌تواند خللی به کشور ما وارد کند. در این حوزه دولت بسیار مقصر است؛ نه تنها دولت در پوشش مکرون، بلکه در مورد تمام کسانی که دست کم سی سال پیش از او آمده و رفته‌اند.

با این حال، درست است که بگوییم هیچ کس دیگری ظهور اپیدمی از این نوع را در فرانسه پیش‌بینی یا حتی تصور نکرده بود، به جز شاید چند دانشمند منفرد. احتمالاً بسیاری می‌پنداشتند چنین داستانی برای آفریقای ظلمانی یا چین توتالیترو و نه برای اروپای دموکراتیک روستا. و مطمئناً این چپ‌گراها (یا جلیقه‌زرها، یا سندیکالیست‌ها) نیستند که از حق خاصی برای موضع‌گیری در این باره یا ادامه‌ی جنجال علیه مکرون (هدف ناچیز همیشگی آنها) برخوردار باشند. آنها هم مطلقاً چنین پدیده‌ای را در نظر نیاورده بودند. در مقابل، هنگامی که این اپیدمی در حال عزیمت از چین بود، آنها تا همین اواخر، بر گردهم‌آیی‌های کنترل‌نشده و تظاهرات پریهاوی خود افزودند. در حالی که باید این روزها مقامات (هر کسی که هست) را به دلیل تأخیرهای ایجادشده در اجتناب از آنچه در حال وقوع است، سلب صلاحیت می‌کردند. به‌واقع، در فرانسه هیچ نیروی سیاسی پیش از دولت مکرون این اقدامات را انجام نداد.

از سمت دولت مکرون، وضعیت به گونه‌ای است که دولت بورژوازی باید صریحاً و علناً منافع به نوعی عمومی‌تر را ارجح بر منافع فقط بورژواها بداند و در عین حال از نظر استراتژیک تقدم منافع طبقاتی را در آینده حفظ کند که این دولت نمایانگر شکل عمومی‌اش است. یا به عبارت دیگر، هم‌آیندی دولت را موظف به مدیریت وضعیت می‌کند. دولت این کار را از طریق ادغام منافع طبقه‌اش، که نماینده‌ی مشروع آن است، با منافع

عمومی تر می‌کند. این امر با احتساب وجود درونی یک «دشمن» که خود عمومی‌ست، ممکن می‌شود. در ایام جنگ این دشمن می‌تواند مهاجم خارجی باشد، درحالی‌که اکنون ویروس سارس ۲ است.

چنین وضعیتی (جنگ جهانی یا اپیدمی جهانی) به ویژه از نظر سیاسی «خنثی» است. جنگ‌های گذشته تنها در دو مورد باعث انقلاب شدند، که ممکن است بتوانیم بگوییم که در مقایسه با قدرت‌های امپریالیستی آن زمان غیرعادی بودند: روسیه و چین.

در مورد روسیه به این دلیل بود که قدرت تزار از همه لحاظ و برای مدت طولانی مسیر قهقرایی را می‌پیمود، از جمله این که قدرت بالقوه سازگار با تولد یک سرمایه‌داری واقعی در این کشور پنهان بود. و از طرف دیگر، با بلشویک‌ها یک آوانگارد سیاسی مدرن قوی وجود داشت که توسط رهبران برجسته‌ای ساختار یافته بود.

در مورد چین، جنگ انقلابی داخلی پیش از جنگ جهانی رخ داده بود و حزب کمونیست هنوز در سال ۱۹۴۰ در رأس یک ارتش مردمی مورد تأیید قرار داشت. از طرف دیگر، جنگ در هیچ یک از کشورهای بلوک غرب انقلاب پیروزمندانه‌ای به بار نیاورد. حتی در کشور شکست‌خورده‌ی آلمان در سال ۱۹۱۸، قیام اسپارتاکیست به سرعت در هم کوفته شد.

درسی که باید از این همه آموخت، روشن است: اپیدمی کنونی، به مثابه یک بیماری همه‌گیر در کشورهایی مانند فرانسه هیچ پیامد سیاسی قابل

توجهی نخواهد داشت. حتی با فرض اینکه بورژوازی ما معتقد است که در پی افزایش غرولندهای بی‌شکل و شعارهای سست اما گسترده، زمان خلاص شدن از شرّ مکرون فرا رسیده است، اما این امر به هیچ وجه نشان‌دهنده‌ی تغییر عمده‌ای نخواهد بود. کاندیداهای «از لحاظ سیاسی درست» که از حالا پشت صحنه کمین کرده‌اند، مدافعان پوسیده‌ترین اشکال «ناسیونالیسم»ی هستند که به همان اندازه که منسوخ است، منفور هم هست.

در مورد ما که خواهان تغییرات واقعی در شرایط سیاسی این کشور هستیم، باید از میان‌پرده‌ی اپیدمی و حتی انزوای (کاملاً ضروری) بهره بجویم برای کار بر روی شکل‌های نوین سیاست، در پروژه ایجاد مکان‌های جدید سیاسی و توسعه‌ی فراملی مرحله سوم کمونیسم، پس از مرحله‌ی اول اختراع درخشان کمونیسم و مرحله‌ی دوم آزمون دولتمداری (جالب، اما در نهایت شکست خورده)؛ همچنین باید از آن با نقد دقیق تمام ایده‌هایی استفاده کنیم که بر اساس آن پدیده‌هایی مانند اپیدمی می‌توانند به خودی خود در راستای چیزی باشد که از لحاظ سیاسی ابتکاری است. مهم‌تر از انتقال عمومی اطلاعات علمی در مورد اپیدمی، تنها نیروی سیاسی‌ای که برایمان باقی خواهد ماند، اظهارات و تصدیقات جدید در مورد بیمارستان‌ها و بهداشت عمومی، مدارس و آموزش برابر، مراقبت از سالمندان و مسایل مشابه است. اینها تنها مواردی‌اند که در ارزیابی نقاط ضعف خطرناکی که در وضعیت فعلی برجسته شده‌اند، احتمالاً بتوان برشمرد.

در این میان، باید علناً و بی‌محابا نشان داد که این به اصطلاح «رسانه‌های اجتماعی» بار دیگر ثابت کرده‌اند که در وهله‌ی نخست (مضاف بر نقش‌شان در پروارکردن بزرگ‌ترین میلیاردرهای زمان) محل ترویج معلولیت ذهنی گزافه‌گویی، شایعه‌پراکنی‌های کنترل‌نشده، کشف «نوآوری‌ها»ی عهد دقیانوس و حتی تاریک‌اندیشی فاشیستی‌اند. بیابید (حتی و به ویژه در انزوا) تنها برای حقایق علمی قابل اثبات و کنترل و چشم‌اندازهای مبتنی بر سیاستی نوین، با تجربیات بومی شده و همچنین اهداف استراتژیک آن اعتبار قائل شویم.

متن فوق ترجمه‌ای است از:

<https://www.versobooks.com/blogs/on-the-2019-epidemic-situation>